

سخن سردبیر

پیر بُرنا دل

گرچه از هر ماتی خیزد غمی فرق دارد ماتی با ماتی
عالمی افسرده است و سوگوار چون بمیرد برگزیده عالمی
لاجرم در مرگ مردان بزرگ گفت باید: ای دریغا عالمی!

(صادق سرمد)

اهل پژوهش و دلسوزان نثر سالم و پاکیزه فارسی، به این امید که تلخ‌کامی‌ها و نحسی‌های سال پرفراز و نشیب ۱۴۰۱ را با مختصر شیرینی نوروز ۱۴۰۲ کاهش دهند، شوربختانه شب و روزی از سال جدید برنیامده به سوگ مردی نشستند که عمری غم‌زبان فارسی را داشت و یکدله و صمیمانه می‌کوشید که آن را از آلوده‌شدن به پلشتی‌ها و ناشایست‌های صرفی و نحوی باز دارد و جای پای نثری روان، خالی از ابهام، پخته و خواندنی را در ایران محکم کند.

استاد احمد سمیعی گیلانی روز یازدهم بهمن ۱۲۹۹ در محله سنگلج تهران به دنیا آمد و در همین شهر نیز بامداد روز دوم فروردین ۱۴۰۲ از دنیا رفت. با آن‌که طلوع و غروب زندگی او در تهران اتفاق افتاد و بخش مهم تحصیلات و تمامی خدمات علمی و پژوهشی او در پایتخت انجام شد، او همیشه رشتی ماند و رشتی شناخته می‌شد. او ریشه در رشت داشت و سخت دلبسته این شهر زیبا و فرهنگ‌پرور بود. هم‌وطنان رشتی هم قدر او را می‌دانستند و به وی افتخار می‌کردند؛ جای افتخار هم داشت.

او دو ماهی به پایان ۱۴۰۱ بر اثر زمین خوردن پایش آسیب می‌بیند و در بیمارستان پارس تهران تحت معالجه قرار می‌گیرد. پس از یکی دو هفته به حدی بهبود می‌یابد که، قاعدتاً بنا

به صلاحدید پزشکان، مرخص و یک‌راست به رشت منتقل می‌شود. گزارش‌ها از رشت حاکی از این بود که حال استاد نه‌تنها رو به وخامت نداشته بلکه به اندازه‌ای بهتر شده که به تهران باز می‌گردد. آیا این بازگشت با رضایت اطبا از سلامت نسبی استاد و خواسته خود او بوده یا ضرورت‌های پزشکی و وخیم‌تر شدن احوال وی، انتقال به تهران را ایجاب کرده است؟ علت سومی هم قابل تصور است. چند روزی به پایان سال مانده (۲۳ اسفند ۱۴۰۱)، زمانی که استاد در خانه تهران خود مستقر می‌شود، سفیر فرانسه به خدمت او می‌رود و به نشان قدردانی از ترجمه‌های وی از آثار فرانسوی به فارسی، نشان نخل آکادمیک فرانسه، موسوم به «کومان‌دور» را تقدیم ایشان می‌کند. آیا آمدن استاد به تهران پس از آن آسیب‌دیدگی و ضعف و کهولت، برای دریافت نشان نخل آکادمیک نبوده است؟ بسیار محتمل است که پیش از آسیب‌دیدگی ایشان، برنامه‌ریزی شده بوده که در چنان تاریخی در خانه تهران خود پذیرای سفیر فرانسه باشد. در غیر این صورت، شاید مراجعت استاد با احوال ناخوش مصلحت نبوده، منتها شرط ادب را در این می‌دانسته که وقت دیدار به هم نخورد. به هر تقدیر، «پیمان‌ه چو پر شود چه بغداد و چه بلخ». آنچه جای دریغ و درد دارد رفتن استاد بود؛ حال چه از تهران، چه از رشت.

استاد در جامعه فرهنگی ایران به چند سبب شاخص و زبانزد بود: ۱) طول خدمت صادقانه و مسئولانه مخصوصاً در عرصه ویراستاری. او که از اواخر دهه ۴۰ در مؤسسه انتشارات فرانکلین به این کار مشغول شد، ویراستاری را نه به صورت کاری تفننی، «تزیینی»، فرعی و اختیاری، بلکه به عنوان کاری لازم و ناگزیر تلقی کرد. در آن زمان ویراستاری اصطلاح نوظهوری بود و به غیر از مؤسسه فرانکلین و شاید انگشت‌شماری از ناشران، آن را جدی نمی‌گرفتند (کما این که امروز روز هم بعضی از آنها از استخدام ویراستار شانه خالی می‌کنند یا نام فردی را که اهلیت‌ش جای سؤال دارد زیب منشورات خود می‌کنند). استاد سمیعی ویراستاری را از آغاز جدی، ضرور و مصالحه‌ناپذیر می‌دانست. او تا زمانی که مسئولیت اصلاح و سر و سامان دادن نشریاتی را بر عهده داشت (که چندان هم کم نبود) بر نگارش درست، سالم و خوش‌خوان پای می‌فشرد و با کسی هم رودر بایستی نداشت.

هدف او ارائه نمونه‌هایی از نگارش استوار، رسا و خالی از حشو و زواید و درازنفسی‌ها بود، گو این‌که بسیاری آن زمان (و امروز نیز هم) عقیده داشتند ویرایش زیاده از حد در سبک و سیاق نویسنده خلل وارد می‌کند. برای استاد سمیعی، اما، نگارش متعالی و خالی از نقص و عیب مهم‌تر بود. از دیگر سو، وی عقیده داشت که از این طریق می‌توان خوانندگان را با نمونه‌ها و الگوهای از نگارش راستین فارسی آشنا ساخت. شادروان کریم امامی (د. تیر ۱۳۸۴) که شش سالی سرویراستار انتشارات فرانکلین بود، در جایی نوشته بود: «ویراستارهای ما [در فرانکلین] بیش از حد ویرایش می‌کردند. یکی از بهترین آنها آقای احمد سمیعی گیلانی بود که ویرایشش از اول تا آخر صفحه را سیاه می‌کرد». استاد تا کاملاً قانع نمی‌شد و نوشته‌ها را با حداقلی از ملاک‌های خود مطابق نمی‌دید، دست از سر آن برنمی‌داشت حتی اگر لازم می‌شد اصلاحات خود را باز اصلاح کند. قرائن نشان می‌دهد که استاد با این استدلال مبهم و گاه سفسطه‌آمیز که هر نویسنده سبک خود را دارد و لذا با ویرایش نوشته او این سبک به هم می‌ریزد، به طور مطلق و غیرمشروط موافق نبود. برای او نگارش روشن، رسا و خالی از پیچیدگی درجه اول اهمیت را داشت. این وظیفه ویراستار است که اجازه ندهد صاحبان نوشته‌های پُرابهام، پریشان و سست میراث علمی و ادبی گذشتگان را به امروزیان و معارف امروزیان را به نحوی مغشوش و گمراه‌کننده به آیندگان منتقل کنند. او صریحاً می‌فرمود که «ویراستار نویسنده‌پرور است»؛ البته «نه هر که سر بترشد قلندری داند». ویراستاری نویسنده‌پرور است که خود اهل قلم، اهل اصطلاح و آشنا به موضوع نوشته‌هایی باشد که عهده‌دار حکم و اصلاح آنها می‌شود.

باری، مشکل غالب ما ایرانی‌ها این است که کاری را که بر عهده می‌گیریم و موظفیم آن را به نحو احسن انجام دهیم، سرسری می‌گیریم و دل در آن نمی‌بندیم. استاد سمیعی آن قدر بر اعتقاد خود به ویراستاری مسئله‌نه و جدی اصرار می‌ورزید و برای ویرایش هر مقاله وقت می‌گذاشت و پی‌گیر رفع معایب و نواقص آن می‌بود که سرانجام ویراستاری هم جایی در عالم نشر (هر چند نه در حد مطلوب) پیدا کرد و، لاقلاً، اکثریتی از ناشران پذیرفتند که نگارش سالم مستلزم متر و معیارها و ضوابطی باید باشد که فقط ویراستارهای خبره، مجرب و کارکشته با آنها آشنایند.

۲) گرچه نام شادروان سمیعی عموماً به ویراستاری گره خورده بود و همه جا به عنوان الگو و نمونه راستین این فن شناخته می‌شد، به هنرهای دیگری نیز آراسته بود. مترجمی یکی از آن دیگرها بود. با دقت و وسواسی که در او بود، می‌توان حدس زد که ترجمه‌هایش از چه مایه استحکام دستوری، وضوح در بیان و تعهد اخلاقی نسبت به مؤلفان کتاب‌ها و مقالاتی که به فارسی برمی‌گرداند، برخوردار بود. (۳) از این‌ها همه مهم‌تر و تحسین‌انگیزتر نگاه «پانورامیک» و فراگیر او به ادبیات فارسی بود. گرچه آثارش در شعر و نشر فارسی پُرشمار نیست، اطلاعات و مطالعاتش در این دو حوزه بسیار گسترده و تحلیل‌گرانه بود و از آغاز تا عصر حاضر ادب فارسی را در بر می‌گرفت. با سنّ‌وسالی که استاد داشت، به نظر می‌آمد که او را با ادبیات معاصر و نو سر و کاری نیست، حال آن‌که او نه تنها در ادب کهن و کلاسیک فارسی بسیار کار کرده و صاحب نظر بود، تا دم آخر به تحقیق و تتبع در ادبیات یکی دو قرن اخیر هم مشغول بود و برای آن برنامه‌ها داشت. شاید باورش دشوار باشد، ولی واپسین مسئولیت او در فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ریاست بخش ادبیات معاصر بود. ابراز نظرها و نقدهای وی درباره کارهای دیگران در زمینه ادبیات معاصر (چه در ایران و چه در غرب) شاهد این مدّعاست؛ و این دست نقدها کار فردی بود که مقالات محققانه او، همچون «تاریخ بیهقی»، «تاریخ سیستان»، «جامع العلوم»، «تذکره الاولیاء»، «پرشان» (قائنی) و «سبک» در دانشنامه زبان و ادب فارسی و فرهنگ آثار فارسی - اسلامی، گواهی بر آشنایی عالمانه و مؤانست او با ادب کلاسیک فارسی است. گستره موضوعی ترجمه‌های او شامل فنّ ویراستاری و زبان‌شناسی می‌شود تا فلسفه، علوم اجتماعی، سبک‌شناسی، و رمان. او در واپسین سال‌های عمر طرح نگارش سلسله کتاب‌هایی را با عنوان کلی سیر تحول ادبیات ژورنالیستی در زبان فارسی هدایت می‌کرد که دفتر نخست آن با عنوان فرعی «نخستین قلم‌های ژورنالیستی» به اهتمام دو تن از همکاران صمیم و فاضل او تألیف و در سال ۱۴۰۰ منتشر شد. انگیزه و پشتوانه چنین طرح نوجویانه، شوق استاد به شناساندن و ترویج گونه زنده، باطراوت، گویا، هیجان‌برانگیز و جذّابی از زبان فارسی است که به دوره خاصی اختصاص ندارد، بلکه نمونه‌های آن را می‌توان در بسیاری از آثار، از کهن‌ترین آثار

کلاسیک فارسی گرفته تا ادبیات معاصر پیدا کرد، چه در تاریخ بیهقی و مقالات شمس تبریزی، گلستان سعدی و سمک عیار فرامرز بن خداداد، و چه در نوشته‌هایی مانند رسالهٔ مجدیة مجدالملک سینکی، حاجی بابای میرزا حبیب اصفهانی و چرند و پرند علی‌اکبر دهخدا. هدف و رویکرد استاد سمعی در کتاب یادشده کمابیش همان است که منوچهر انور (ز. مهر ۱۳۰۷) پایه‌گذار حرفهٔ «ادیتینگ» (بعداً، «ویراستاری») به سال ۱۳۳۷ در مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین، در کتاب ارزندهٔ خود با عنوان زبان زنده (سال نشر: ۱۳۹۸) دنبال کرده است. کتاب سیر تحول...، که به احتمال زیاد آخرین اثر پژوهشی استاد است در واقع نشان می‌دهد که تا چه اندازه این مرد خستگی‌ناپذیر دغدغهٔ دستیابی و تثبیت شکل پیراسته، پویا، سیال، باروح و دلنشینی از نثر فارسی بود و همواره می‌کوشید آن را از بلبشویی که از هر سو زبان اصیل فارسی را تهدید می‌کند مصون بدارد، زیرا بر این باور بود که بدون فارسی روشن و پاکیزه نمی‌توان تصویر روشن و پاکیزه‌ای از میراث کهن علمی و ادبی ایران ترسیم و به نسل‌های آینده منتقل کرد.

نام بلندش همیشه به یاد باد!

م.ک.